و از الجمله استسقا اسهالی چه اسهال موجب انصراف مائیت بجانب
معده و امعاست و افراط قلت بول با قلت تحلل منذر است
باستسقاء و دلایل براز در صفرت و سواد و بیاض و غیر ها نزدیک است
بدلایل بول خاتمه احکام بول را ازده فکر یوسفی
بی توجع کرده جمیع برادران تاریخ سال تا که شود روشن بگیر
قاروره و چهار صد و سی فزا بران تمت تمام شد

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم و هو یحیی العظام
و هی رمیم والصلوة والسلام علی حبیبه و نبیه محمد الذی یشفی
الانام من امراض الجهالت و اسقام الضلالة و علی اله و اصحابه الذین
هم الهادین الی طریق الحق و سبیل الهدایة اما بعد عرض میدارد
راقم این ایجاز که این موجزیست در بیان احوال براز که بجهة
تسهیل عوام و طالب این مرام بحیز عبارت و قید کتابت در آورده

شد بعون الله و حسن توفیقه بدانکه براز ماخوذ است از تبرز است
که آن عبارت از بیرون رفتن بصحرا است چنانچه قضای حاجت و مدفوع
را باین مناسبت براز نامیده اند و استدلال بر او از وجوه کثیره
مختلفه است یکی از وجوه کمیت و مقدار اوست و دیگر قوام
و دیگر لون و دیگر هیئت او در انتفاخ و ضمور و دیگر وقت
و دیگر اصوات خارجه عند الخروج و دیگر رائحه و دیگر زبدیت
و غیر زبدیت و دیگر رطوبت و یبوست و صلابت و لین
اما کمیت یا در جانب کثرت است یا در جانب قلت زیرا که
براز اگر کثیر تر از مطعوم باشد دلالت بر کثرت اخلاط میکند
یا دلالت میکند بر ذوبان اعضا و اگر اقل از مطعوم است دلالت
بر قلت اخلاط میکند یا دلالت میکند بر احتباس در امعا و عروق
و قولون و غیر ذلک و این مبتدی بقولنج است یا ضعف دافعه
و اما استدلال از قوام اگر چنانکه سیال و رقیق است دلالت بر

سده

شده میکند یا سوء هضم جگر یا جدا اول و مراد بجدا اول امعاء و عروق است که

محل مرور اغذیه و اشربه است و گاهی بسبب ترک ریاضات یا سافل یا بود بسطه

تناول حلویات است از فواکه و شیرینها و براز لزج گاهی دلالت بر ذوبان

اعضاء اصلی میکند و این زمانها هر عادل زیادتی نتن رائحه است و

گاهی لزوجت است و براز بواسطه تناول اغذیه لزجه است و از جمله لزوجت

بالشتداد بلون براز است و رنگ طبیعی او ناری خفیف است

و اشتداد ناریت بر و دالست بر غلبه صفرا و مراد بناریت

آنست که برنگ او باشد چه آتش بحسب ظاهر صفرت مشبع است حالته

بر و غالب است و چون در بدن صحت باشد و معده ضعیف نباشد

و در جمیع افعال خود سالم باشد فضله منفصل از کیلوس بدین

وجه است و نقصان او در لون ناری دال بر نقصان هضم

است و بیاض براز دلالت میکند بر سده در مجرای مراره

یا دال بر انضمام رد بیله یا قرحه است اگر بران فنجی و رایحه

۴۶

منه سلمه

تبیخ و مدت غالب باشند و بیاض گاهی بسبب ضعف طبیعت

در خلط ابیض را نیز میباشد و از بن نشتند عین و تارکت باطنت

منتفع میشوند و آنچه در لون بول معتبر است در لون براز نیز

معتبر است زیراکه در استدلال همچنانکه از بول و قوام او و لون

او و غیر ذلک بر احوال بدن جاریست همچنین استدلال از براز و حجم

استدلال بول بر احوال بدن و مزاج جاریست و اما انتفاخ

براز مثل و خیلی بقراقر دلالت بر کثرت ریح میکند و اما استدلال

بوقت او اگر خروج بسرعت است و از عادت زود تر دلالت

بر کثرت حراره که صفراست میکند یا ضعف ماسکه و اگر خروج بطی

باشد دلالت بر هاضمه و برد معا میکند و اما دلالت از جهت صوت

عند الخروج صوت قوی دلالت بر ریاح قوی میکند و هرچند

قوی تر باشد بمقدار آن دلالت بر ریح و یا قوت دافعه یا بر

مجموع میکند و اما استدلال از رائحه برین وجه است که اگر بسیار

ناطر

دلیل کرده در براز هست یا از ذوبان اعضاست یا از شدت
عفونت و حرارتست زیرا که در رطوبت هرگاه که از اجزاء
دویه منفصل شود موجب تعفن رطوبات میشود و حرارت و اگر
نتن را که در براز هست دلالت بر عکس این میکند و اما استدلال
از کف براز برین وجه است که اگر بر براز غالب کف باشد دلالت
بر غلیان و جوشش میکند بسبب شدت حرارت یا بر کثرت اختلاط
ریاح دلالت میکند و اما استدلال از یبوست و صلابت براز برین
وجه است که اگر براز یابس صلب است دلالت میکند بر تعب بسیار یا
بر بسیاری ادرار بول چه هرگاه که از رطوبت بطریقی دیگر صرف
شده در اثقال یبوست و صلابت غالب میشود یا یبوست
بواسطه کثرت حرارت باشد چه حرارت کثیره نشف و تجفیف
رطوبات میکند پس در براز یبوست و صلابت باشد و یا دال
است بر تناول اغذیه یابسه و بیاد آن بر طول لبث او

در اسعاو این یا بواسطه ضعف قوت زافه است و یا بواسطه

عدم الضیاب مراره لذاعه است چون مثبته براز که صفرا است

بعد از انجذاب کیموس بجانب جگر مفقود باشد آنرا نیز خرد

بقضای حاجت نباشد و علامت آن آنست که اگر

شود در وانتر رطوبات کمتر باشد و اگر بسبب بکیت شده مجرای

مراره باشد براز که از صفراست بواسطه شده الضیاب

لاجرم لون براز سفید است و بیاید دانست که براز طبیعی آنست

که متشابه الاجزاء باشد و سخن و حجم او مثل عسل است

الخروج است چون پالیش و صلب نیست و لذع ندارد زیرا

الضیاب صفرا بیرون از مقدار طبیعی نیست دلون او

لصفره است در انچه کریه شدید ندارد و عدیم الرایحه نیز

که این نیز اگر باشد از طبیعی خارج است و قراقر که مبنی از

و نفخ بسیار است نیست چه اگر با این صفت باشد دلالت

و صف

ضعف با هاضمه میکند و زبد تنبیه ندارد و زیراکه زبد نیز منتفع

اگر فجاجت و عدم تمامی بفعل معده میشود و مقدار ریزاز طبیعی از

بتفاوت جهت ماکول است